

## دیدگاه‌های آقا احمد بهبهانی درباره تشیع در هند

ژاله تاج‌الدینی<sup>۱</sup>

### چکیده

آقا احمد بهبهانی یکی از علمای ایرانی بود که در آغاز قرن سیزدهم هجری از هند دیدن کرد و به مدت پنج سال در این کشور به سر برد. وی که عمده دوران اقامت خود را در شهرهای شیعه‌نشین چون مرشدآباد، عظیم‌آباد، فیض‌آباد و لکنهو سپری کرد، در پایان سفر دست به نگارش سفرنامه‌ای تحت عنوان «مرآت الاحوال جهان نما» زد و ضمن توصیف مناطق شیعه‌نشین هند، به انتقاد از آداب و رسوم شیعی در هند و علمای شیعه این کشور پرداخت. بیشترین انتقادات آقا احمد مربوط به شهر لکنهو و مجتهد سرشناس این شهر، سید دلدار علی نصیرآبادی بود.

انتقادات احمد بهبهانی دفاعیاتی را از سوی سید دلدار علی نصیرآبادی و شاگردان وی در پی داشت. عمده‌ترین جوابیه‌ها به انتقادات آقا احمد را، فردی بنام نجفعلی فیض‌آبادی، از شاگردان نصیرآبادی به رشته تحریر در آورد. او که در واقع بعنوان سخنگوی استاد خود در عرصه مجادله با بهبهانی حاضر شد، در اثری تحت عنوان «اثبته حق نما» به رد انتقادات و اتهامات احمد بهبهانی پرداخت. موضوع مقاله حاضر بررسی انتقادات آقا احمد و تحلیل آن‌ها و نیز نگاهی به پاسخ‌های نجفعلی فیض‌آبادی است.

### مقدمه

سفرهای ایرانیان به هند سابقه‌های بسیار طولانی دارد که به سه هزار سال قبل از میلاد برمی‌گردد. اما سفر علمای شیعه ایرانی و بستگان آن‌ها به هند، از زمان تشکیل حکومت نواب شیعی در اود، رونق بیشتری

۱. دکترای تاریخ از دانشگاه جواهر لعل نهرو (عضو هیئت علمی دانشگاه علوم پزشکی کرمان).

پیدا کرد. گرچه هدف این مقاله بررسی دیدگاه‌های آقا احمد بهبهانی دربارهٔ تشیع در هند است، اما به منظور درک بهتر دیدگاه‌ها و آرای این اندیشمند سدهٔ سیزدهم لازم است ابتدا مروری بر جایگاه و موقعیت جدش آقا محمدباقر بهبهانی و ارتباط او با مروج آیین تشیع در لکهنو، سید دلدار علی نصیرآبادی داشته باشیم. چون نصیرآبادی از افرادی بود که بهبهانی به وی انتقاداتی داشت، بنابراین لازم است نگاهی نیز به فعالیت‌ها و کارنامهٔ این عالم هندی داشته باشیم. اما بخش مهمی از این مقاله به آرا و نظرات احمد بهبهانی دربارهٔ تشیع در هند اختصاص دارد که در سه بخش: آداب و رسوم شیعی، علمای هند و اخلاق در جامعهٔ شیعی هند به نقل و تحلیل نظرات او می‌پردازد.

### احمد بهبهانی کیست؟

احمد بهبهانی خود را چنین معرفی می‌کند: احمد بن محمدعلی بن محمدباقر الاصفهانی مشهور به بهبهانی<sup>۱</sup>. از آنجا که شهرت آقا احمد تا حد زیادی مرهون شهرت و محبوبیت جدش آقا محمدباقر بهبهانی معروف به وحید است، بی‌مناسبت نیست ابتدا اشاره‌ای کوتاه به زندگی وی داشته باشیم. آقا محمدباقر بهبهانی (۱۱۱۷-۱۲۰۵ق.) آغاز جوانی و تحصیل خود را در محل تولد خود یعنی اصفهان سپری کرد اما وقوع هرج و مرج در این شهر (به احتمال قوی به خاطر حملهٔ افغانه) او را وادار به مفارقت از وطن و سفر به عراق کرد. آغاز دوران اقامت آقا محمدباقر در نجف مقارن بود با غلبهٔ تفکر اخباری در این شهر و او نیز به تبع استاد خود، سید صدرالدین قمی مشهور به همدانی به اخباری‌گری متمایل شد.<sup>۲</sup> اما پس از چندی اصولی شد و تمام تلاش خود را جهت بسط این تفکر و جدال با اخباریون به کار گرفت. آنچه موجب شهرت آقا محمدباقر بهبهانی شد، سفر وی از نجف به بهبهان و اقامت در این شهر بود. آقا احمد به علت این سفر اشاره‌ای نکرده است اما بعید نیست که حملات نادر به قلمرو عثمانی در فاصلهٔ سال‌های ۱۱۴۵-۱۱۴۶ق. و ناامنی شهرهای عراق، جدّ او را مجبور به ترک عتبات کرده باشد.<sup>۳</sup> احتمال دیگر آن است که، انگیزهٔ مهاجرت وی غلبهٔ اندیشهٔ اخباری‌گری در بهبهان و قصد آقا محمدباقر برای مقابلهٔ با آن بوده باشد.<sup>۴</sup> به هر صورت وحید حدود سی سال در بهبهان اقامت کرد و پس از این مدت مجدداً به عراق بازگشت. در شهرهای مقدس عراق جدال میان اخباریون و اصولیون همچنان ادامه داشت؛ اخباری‌ها به حدی اصولیون را مردود می‌دانستند که کتاب‌های ایشان را نجس دانسته و برای در دست گرفتن آن‌ها از دستمال استفاده می‌کردند.<sup>۵</sup> وحید با بازگشت به عراق رودرروی پیشوای اخباریون، شیخ یوسف بحرانی

۱. بهبهانی، احمد؛ مرآت الاحوال جهان نما؛ تهران؛ مرکز فرهنگی قبله؛ ۱۳۷۲، ص ۶۵.

۲. همان، ص ۱۱۰.

3. Cole, J.R.I; Sacred Space and Holy War, New York, 2002,p68.

۴. دوانی، ۱۳۶۲، ص ۱۳-۱۱۲.

۵. خوانساری، میرزا محمدباقر؛ روضات الجنات فی احوال العلماء و السادات؛ چاپخانه اسماعیلیان، بی‌تا، ج ۲، ص ۹۵.

قرار گرفت که در سال‌های پایانی عمر از اخباری‌گری تند عدول کرده و به اعتدال گرائیده بود قرار داد. دفاع آقا محمدباقر و شاگردانش از اصولی‌گری موجب رونق اجتهاد در عراق شد؛ در حالی که اخباریون به شدت به رد آن می‌پرداختند. از آن پس این عالم شیعی بعنوان مجدد طریقهٔ اجتهاد معروف گردید.<sup>۱</sup>

از آنجا که «فوائد‌المدنیه» اثر معروف محمدامین استرآبادی در دفاع از اخباری‌گری به هند هم رسیده بود، این تفکر طرفدارانی در میان اهل علم هندوستان نیز پیدا کرده بود. بنابراین هنگامی که سید دلدار علی نصیرآبادی (۱۱۶۶-۱۲۳۵ق.) طلبهٔ جوان هندی که بعداً مرجع تقلید شیعیان هند شد، در سال ۱۱۹۳ق. برای تکمیل تحصیل خود عازم عراق گردید، یک اخباری بود که در عتبات با آراء موافقین و مخالفین اجتهاد بیشتر مواجه شد و نهایتاً اصولی‌گری را بر اندیشهٔ اخباری‌گری ترجیح داد. یکی از اساتید اصلی و مؤثر نصیرآبادی در کربلا آقا محمدباقر بهبهانی بود.

آقا احمد بهبهانی (۱۱۹۱-۱۲۳۵ق.) در کرمانشاه به دنیا آمد و اولین مراحل تحصیل خود را نزد پدرش محمدعلی بهبهانی که از مجتهدین زمان خود و در امر مبارزه با صوفیان مشهور بود، سپری کرد. آقا احمد در شرح حال خود نوشته است که پانزده سال یا کمتر از سنش گذشته بود که شروع به تألیف کرد و حاشیه بر صمدیهٔ شیخ بهائی و رسائل دیگری نظیر آن را به نگارش درآورد.<sup>۲</sup> شوق تحصیل در بلاد مقدس عراق، آقا احمد را واداشت در ۱۲۱۰ق. کرمانشاه را ترک کرده، عازم نجف شود. عمده‌ترین استاد وی در سال نخست ملامحمداسماعیل یزدی بود که از شاگردان سیدمحمد مهدی طباطبائی (علامه بحرالعلوم) به شمار می‌رفت. همچنین آقا احمد موفق به حضور در درس خود علامه نیز شد؛ اگرچه این بهره‌گیری دیری نپایید و علامه در ۱۲۱۲ق. رحلت کرد. آقا احمد در چهارمین سال اقامت در نجف، مطالعهٔ کتب فقهی استبصار و شرح قواعد علامه را تحت نظر شیخ جعفر نجفی، که از این پس از اساتید اصلی او به شمار می‌رفت آغاز کرد. در این زمان که مقارن ۱۲۱۵ق. بود، اخبار مربوط به قصد وهابیون جهت حمله به شهرهای مقدس عراق به گوش می‌رسید. آقا احمد در این باره چنین نوشته است: «و در این اثنا آوازهٔ آمدن سپاه ضلالت دستگاه جماعت وهابی عجب شور و فتوری در دل‌های مجاورین انداخت. مدت چهار ماه شبها به قلعهٔ مبارکه می‌رفتیم و تا صبح به کشیک و محافظت مشغول می‌شدیم. استادی جناب شیخ (کاشف‌لغواء) با جماعت طلبهٔ عرب در سمت خود می‌بودند و من با جماعت طلبهٔ عجم در مقام زین العابدین که در جنب صفةٔ صفاست.»<sup>۳</sup>

وهابیون که هم نقشهٔ حمله به نجف و هم کربلا را داشتند، در روز عید غدیر ۱۲۱۶ق، هنگامی که شیعیان به منظور زیارت مرقد امیرالمؤمنین به نجف رفته و کربلا از جمعیت خالی بود، به بارگاه ابعادالله حمله کرده و ضمن کشتار حدود سه هزار نفر از زائرین و مجاورین حرم، خسارت زیادی به بارگاه و قلعهٔ آن

۱. دوانی، ۱۳۶۲، ص ۱۳۰.

۲. بهبهانی، ۱۳۷۲، ص ۱۴۰.

۳. همان، ص ۱۵۴.

وارد آوردند. حملهٔ وهابیون بر نجف نیز تأثیر گذاشته و موجب اختلال در امر تحصیل طلاب گردید. آقا احمد نیز پس از وقوع این رویداد، مانند بسیاری از هم کسوتان خود مصمم به ترک عتبات شد. وی دربارهٔ آخرین دیدار خود با استادش شیخ جعفر نجفی پس از حملهٔ وهابیون چنین می‌نویسد: «در هنگام رخصت بسیار گریستند و بر آن اجتماع طلاب و اصحاب فضیلت و کمال که در مجلس شریفش میسر شده بود و به سبب این سانحه به تفرق انجامید و بر پراکندگی احوال مؤمنین تأسف بسیار خوردند و اجازه نوشته به این فقیر عنایت کردند و جناب مستغنی‌الاقاب میر سید علی سابق‌اللقاب (صاحب ریاض) نیز مرا به این سعادت مشرف فرمودند.»<sup>۱</sup> آقا احمد بهبهانی پس از اخذ اجازه روایت از اساتیدش دو سه سالی را در شهرهای مختلف ایران سپری کرد و سرانجام در ۱۲۱۹ق. مصمم به سفر به هند شد. خود وی دربارهٔ انگیزهٔ این تصمیم می‌نویسد: «و به سبب زیادتی دیون و پریشانی احوال عزیمت سفر هند نمودم.»<sup>۲</sup>

### سفر علمای شیعه به هند

سفر علمای شیعهٔ ایرانی به هند حلقه‌ای از زنجیرهٔ ممتد مسافرت‌ها و مهاجرت‌های ایرانیان به هند است. البته سابقه این مسافرت‌ها به سه هزار سال قبل از میلاد برمی‌گردد.<sup>۳</sup> پس از اسلام، ظهور حکومت‌های اسلامی در بخش‌های مختلف سرزمین هند، زمینه را برای بهره‌گیری از قابلیت‌ها و توانمندی ایرانیان را برای حاکمان مسلمان هند فراهم ساخت. در این دوران اگر ترک‌ها و افغان‌ها به منزلهٔ بازوان اصلی حکومت در هند عمل می‌کردند، ایرانیان به منزلهٔ مغز متفکر حکام مسلمان هند به ایفای نقش می‌پرداختند.<sup>۴</sup> محمود گاوآن در دربار حکام بهمنی دکن (۷۴۸-۹۳۳ق.) که منجر به افزایش اقتدار این حاکمان و حداکثر توسعهٔ قلمرو حکومت آنان شد، نمونه‌ای از حضور موفق ایرانیان در دربار حکام هند است. مجموعهٔ مکاتبات گاوآن تحت عنوان *ریاض‌الانشاء* نشانگر تلاش وی جهت دعوت از اندیشمندان و متفکران ایرانی نظیر عبدالرحمن جامی، عبیدالله احرار و جلال‌الدین دوانی برای حضور در دکن و افزایش غنای فرهنگی این منطقه در نیمهٔ دوم قرن نهم هجری است.<sup>۵</sup>

اقدامات میرمحمد مؤمن استرآبادی<sup>۶</sup> مؤیدی دیگر بر نقش مؤثر سیاستمداران ایرانی در دربار حکام هند است. میر در دربار محمدقلی قطب شاه (۹۹۸-۱۰۲۱ق.) به مقام پیشوایی یعنی بالاترین مقام در دربار پس از سلطان نائل شد و منشأ خدمات فراوانی از جمله ترویج مذهب تشیع در قلمرو قطب شاهیان و نیز تاسیس

۱. همان، ص ۱۶۳.

۲. همان، ص ۱۶۶.

3. Habib, Irfan, Ed. *The Growth of Civilization in India and Iran*; New Delhi; 2002, p1.

4. Yasin, Muhammad; *Asocial History Of Islamic Iandia*: Dehli; 1974, P5.

۵. حسنی حسینی، ابوالفتح (سلطان الواعظین)؛ *تحفه الخاقانیه*؛ نسخهٔ خطی؛ کتابخانهٔ ملک؛ ۱۲۴۴، ص ۶۳.

۶. شوشتری، عبداللطیف؛ *تحفهٔ لعالَم*؛ تهران؛ کتابخانهٔ طهوری؛ ۱۳۶۳، ص ۳۷۲.

۷. میرمحمد مؤمن در دورهٔ حکومت شاه طهماسب امر تعلیم فرزند وی، حیدر میرزا را برعهده داشت.

شهر حیدرآباد شد.<sup>۱</sup> کمابیش همان عواملی که موجب مسافرت ارباب اندیشه و سیاسیون در دورهٔ میانه از ایران به هند شد، یعنی عوامل دافعی نظیر: «سختگیری‌های مذهبی شاه طهماسب، فتور ارباب مناصب در زمان شاه اسماعیل ثانی، فتنه‌های پیاپی ازبکان، هجوم عساکر روم به دفعات»<sup>۲</sup> و از سویی عوامل جاذبی نظیر: استقبال حکام مسلمان هند (اعم از حکام منطقهٔ دکن، تیموریان هند و نواب اود) از ایرانیان، در سفر علمای شیعهٔ ایرانی به هند نیز مؤثر بود.

از اولین شخصیت‌های ایرانی که در کسوت یک عالم شیعی به هند سفر نمود، قاضی نورالله شوشتری (۹۵۶-۱۰۱۹ ق.) فقیه شهیر قرن دهم و یازدهم هجری بود. حوادث ناگوار عصر قاضی (حملةٔ ازبکان به مشهد در هنگام تحصیل وی در این شهر) باعث شد. این شخصیت شیعی به ایران را ترک و به هند سفر کند.<sup>۳</sup> این فقیه شیعی با تسلطی که بر فقه مذاهب گوناگون داشت، موفق شد بالاترین منصب قضایی را در دورهٔ جلال‌الدین اکبر، فرمانروای تیموری هند احراز کرده و در عین حال با نگارش آثار ارزشمندی چون *مصائب النواصب*، *احقاق الحق* و *صوارم المهرقه* به دفاع از تشیع در سرزمین هند بپردازد. آیت‌الله مرعشی در مقدمه‌ای که بر *احقاق الحق* قاضی نوشته ۱۴۰ اثر تألیفی (اعم از رسائل مختصر، شروعی بر کتب مشهور و نیز کتب جامعی چون *احقاق الحق*) از وی نام برده است.<sup>۴</sup>

دیگر شخصیت ایرانی که به عنوان یک عالم شیعی در دورهٔ میانه به هند مهاجرت کرد، علامهٔ ذوفنون محمدعلی حزین لاهیجی بود که علاوه بر احاطه بر علوم چون فقه، فلسفه، منطق، کلام، ریاضیات و نجوم، از شعرای برتر عصر خویش نیز به شمار می‌آمد. حزین که در سلک عالمان نزدیک به دربار شاه سلطان حسین صفوی قرار داشت، پس از حملهٔ افغانه به ایران و انقراض خاندان صفوی، مدت ۱۱ سال در شهرهای مختلف ایران و عراق به سر برد و سرانجام به دلیل تیرگی روابطش با نادر شاه و از بیم بازخواست شاه افشار، در حالی که از سفر خود به هند ناراضی بود، در سال ۱۱۴۶ ق. عازم این سرزمین شد.<sup>۵</sup> گرچه بعد علمی شخصیت حزین در هند به اندازهٔ بعد ادبی و شاعری او مورد توجه قرار نگرفت اما وی نقش ارزنده‌ای در عنای تفکر شیعی در این سرزمین داشت.<sup>۶</sup>

۱. قادری، سید محی‌الدین؛ میر محمد مومن استرآبادی مروج تشیع در جنوب هند؛ قم؛ نشر مورخ؛ ۱۳۸۶، صص ۱۱۵-۱۱۸.

۲. گلچین معانی، احمد؛ کاروان هند؛ مشهد؛ چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی؛ ۱۳۶۹، ج ۱، مقدمه، ص ۵.

۳. شوشتری، نورالله؛ *الصوارم المح* مقدمه نقد الصواعق المحرقة؛ تهران؛ شرکت سهامی طبع کتاب؛ ۱۳۶۷ ق، مقدمه توسط جلال‌الدین حسینی، ص یب.

۴. شوشتری، نورالله؛ *احقاق الحق* و *ازهاق الباطل*؛ قم؛ کتابخانهٔ آیت الله نجفی مرعشی؛ بی تا، مقدمه بر *احقاق حق* توسط مرعشی نجفی، ص - صر.

۵. حزین لاهیجی، محمدعلی؛ تاریخ و سفرنامهٔ حزین؛ تهران؛ مرکز اسناد انقلاب اسلامی؛ ۱۳۷۵، ص ۴۲۱.

6. Cole, J.R.I; *Roots of North Indian Shiism in Iran and Iraq*; Oxford; 1989.p51.

حملهٔ افغانه به ایران را باید نقطهٔ عطفی در تاریخ مهاجرت علمای ایرانی و بستگان نزدیک آنها به هند محسوب کرد. البته باید توجه داشت که این مهاجرت‌ها مستقیماً از ایران به هند صورت نگرفت بلکه عراق در این میان همچون حلقهٔ اتصالی میان ایران و هند عمل کرد؛ زیرا پس از سقوط اصفهان بسیاری از علمای ایرانی و بستگان آنها به شهرهای نجف و کربلا مهاجرت کردند و در پی ناامنی شهرهای عراق بر اثر حملات نادر به قلمرو عثمانی و پس از آن بر اثر حملات و هابیون به کربلا در ۱۲۱۶ق، راه هند را در پیش گرفتند. در این میان تشکیل حکومت شیعی اود شرایط مساعدتری را برای اقامت علمای ایرانی در این منطقه فراهم آورد. موجبات تشکیل این حکومت آن بود که محمد شاه گورکانی (۱۱۳۲-۱۱۶۱ق.) در سال ۱۱۳۴حاکمیت اود را به فردی ایرانی به نام میرمحمدامین نیشابوری معروف به برهان‌الملک (متوفی ۱۱۵۱ق.) سپرد. ملیت ایرانی و مذهب تشیع نیشابوری و جانشینانش آنان را به حضور ایرانیان در قلمرو ایشان علاقمند ساخت. در میان حکام اود که به «نواب» شهرت داشتند، آصف‌الدوله (۱۱۸۸-۱۲۱۲ق.) شهرت خاصی در بذل توجه و سخاوت نسبت به مسافران ایرانی مقیم لکهنو داشت. این امر سبب گردید بویژه در دورهٔ حکومت وی، بسیاری از ایرانیانی که در میان آنها شمار قابل توجهی از وابستگان روحانیون سرشناس کربلا و نجف به چشم می‌خوردند، به منظور بهره‌مندی از سخاوت آصف‌الدوله به هند سفر کنند. احمد بهبهانی در این زمینه چنین می‌نویسد: «و آن جنت مکان (آصف‌الدوله) در مذهب، تعصب بسیار داشت و در ایام دولت او لکهنو و فیض‌آباد سبزواری هند شده بود و الحال نیز از آن اثری باقی است و در راه دین از جان و مال مضایقه نداشت... با زوار و علما و سادات با نهایت فروتنی و تواضع ملاقات می‌کرده است.»<sup>۱</sup>

در این دوره بیش از علمای صاحب نام، بستگان آنها مانند برادر، برادرزاده، داماد و... از موقعیت مناسب در منطقهٔ اود استفاده کرده و به منظور برخورداری از تکریم و نوازش نواب اود عازم این منطقه می‌شدند. آقا احمد بهبهانی در سفرنامهٔ خود به نام برخی از این افراد اشاره می‌کند. به عنوان مثال دربارهٔ میرزا محمدهادی برادرزادهٔ آقا محمدباقر بهبهانی چنین می‌نویسد: «به جهت ضیق در امور معاش در عصر نواب... آصف‌الدوله بن شجاع‌الدوله بن صفدر جنگ غفرالله ذنوبهم به هندوستان تشریف برد. نواب معظم له مقدمش را غنیمت شمرده، نهایت اعزاز و احترام را مرعی داشت و در هنگام رخصت، قریب لک روپیه از نقد و جنس به خدمتش متواضع شد. به خوبی و خوشی مراجعت نمود و در بلدة کازرون استقامت فرمود.»<sup>۲</sup>

سیدعلی بزرگ، داماد آقا محمدباقر بهبهانی که آقا احمد دربارهٔ او تصریح می‌کند که بی‌نهایت مقدس و صالح بود اما ربطی در علوم نداشت<sup>۳</sup> (همان)، نیز از وابستگان آقا محمدباقر بود که در دورهٔ آصف‌الدوله به لکهنو رفته و از سخاوت او بهره‌مند شد. مرحوم دوانی در پاورقی مرآت الاحوال توضیح می‌دهد که سیدعلی

۱. بهبهانی، ۱۳۷۲، ص ۲۳-۳۲۲.

۲. همان، ص ۱۳۵.

۳. همان.

بزرگ همان است که با پولی که از هندوستان آورد، برج و باروی نجف اشرف و کربلای معلی را ساخت و آب به آن دو شهر مذهبی رساند.<sup>۱</sup>

### اهداف احمد بهبهانی از سفر به هند

بررسی یادداشت‌های احمد بهبهانی در سفرنامه‌اش نشان می‌دهد که او از سفر به هندوستان اهداف متعددی داشت که می‌توان آن‌ها را به صورت ذیل فهرست کرد:

۱- آنچنان که از یادداشت‌های آقا احمد پیداست، وی فردی کنجکاو و علاقمند به پدیده‌های دیدنی و نو بود. به علاوه عصر او دوره‌ای بود که نگارش سفرنامه رواج داشت. آشنایی میان او و شاهزادهٔ قاجار، محمدعلی میرزا، پسر فتحعلی‌شاه که به تاریخ علاقمند بود، عامل دیگری بر تحریک او بر این سفر و نهایتاً نگارش سفرنامه و تقدیم آن به شاهزادهٔ قاجار گردید.

۲- آقا احمد از این امر غافل نبود که ضمن سفر به هند به بنادر تجاری این کشور سفر کرده و با ورود در پیشهٔ تجارت از این راه نفع ببرد. او مایل نیست که صریحاً به این مطلب اشاره کند، اما نکاتی را در سفرنامه‌اش ذکر کرده که ورود او در کار تجارت را آشکار می‌کند؛ به طور مثلاً می‌نویسد که در آغاز سفرش در ایران فردی به نام آقا محمدحسن را ناظر خود قرار داده<sup>۲</sup> سفر او به کلکته و اقامت نه روزهاش در این بندر در حالی که مباشرش آقا محمدحسن او را همراهی می‌کرد و خرید چند حیوان بارکش در منطقهٔ ماقبل کلکته حاکی از خرید کالا در کلکته توسط اوست.

۳- چون سفر آقا احمد به هندوستان پس از حملهٔ وهابیون به کربلا رخ داد و در این حادثه خسارت زیادی به قلعه و بارگاه سیدالشهدا وارد آمده بود، یکی از اهداف آقا احمد آن بود که به جمع‌آوری هدایای مالی ثروتمندان و حکام شیعی هند بمنظور بازسازی قلعهٔ کربلا بپردازد. اتفاقاً او موفق شد نظر مساعد میرعالم، حاکم ایرانی حیدرآباد را در این زمینه جلب کند؛ چنانکه نوشت: «این افضل و اعظم فوائد این سفر بود که چنین امر عظیمی که باعث اطمینان چندین هزار کس از مؤمنین و مقدسین و مجاورین است به واسطهٔ این فقیر بعمل آمد و حق جل شأنه علیم است که عمدهٔ علت غاییهٔ حرکت کردن من از عتبات عالیات نیز همین بود.»<sup>۳</sup>

۴- نمی‌توان انکار کرد که یکی از دغدغه‌های احمد بهبهانی در این سفر تقویت تشیع در شهرهای هند بود. به ویژه آنکه سفر او هنگامی رخ داد که هنوز آثار تألیف کتاب «تحفهٔ اثنی عشریه» شاه عبدالعزیز در هند ادامه داشت. شاه عبدالعزیز این کتاب را در سال ۱۲۰۴ ق. صرفاً به منظور مقابله با جریان شیعه‌گرایی

۱. همان، ص ۱۳۷.

۲. بهبهانی، ۱۳۷۲، ص ۱۶۶.

۳. همان، ص ۲۳۲.



که روز به روز در هند آن زمان در حال افزایش بود، تألیف کرد.<sup>۱</sup>

۵- اما مهم‌ترین هدف آقا احمد از سفر به هند، نزدیک شدن به دربار حاکم اود، نواب سعادت علیخان (۱۲۱۳-۱۲۲۹ ق.)، فرزند شجاع‌الدوله و برخورداری از امتیازات گوناگون این تقرب بود. این مطلب وقتی روشن‌تر می‌شود که به سخن آقا احمد دربارهٔ علت سفرش به هند توجه کنیم: «و به علت زیادتى دیون و پریشانی احوال عزیزمت سفر هند نمودم.»<sup>۲</sup>

آقا احمد به هنگام سفر به هند به یادداشت که نواب آصف‌الدوله مسافران ایرانی را که به لکهنو رفته بودند، مورد تکریم قرار داده بود اما نحوهٔ برخورد نواب جدید، سعادت علی خان به گونه‌ای بود که آقا احمد را دربارهٔ مهمان‌نوازی او دچار تردید می‌کرد. از این رو او در بدو ورود به هند، هنگامی که در حیدرآباد مستقر شد و از آنجا قصد رفتن به شهرهای شمالی هند از جمله لکهنو را داشت، نامه‌ای به سید دلدار علی نصیرآبادی، مرجع تقلید شیعیان هند نوشت و از او خواست تا واسطهٔ معرفی او به نواب شود. از نگاه آقا احمد، نصیرآبادی با نفوذی که داشت، می‌توانست نواب را متقاعد سازد تا او را زیرچتر حمایت خود بگیرد؛ از سوی دیگر بهبهانی، نصیرآبادی را شاگرد جد خود و نسبت به خاندان خود مدیون می‌دانست. چنانکه دربارهٔ وی نوشت: «عالی حضرت سامی مرتبت (سید دلدار علی نصیرآبادی) از جمله شاگردان این دودمان و پرورش یافتگان این خاندان است و اشتهار ایشان در بلدهٔ لکهنو از برکت نوشتجات بزرگان این خاندان است، پس ما را با ایشان جز دوستی چیزی نیست.»<sup>۳</sup>

در هنگام ورود آقا احمد به لکهنو، سید دلدار علی نصیرآبادی به همراه فرزند ارشدش، سید محمد از او استقبال گرمی به عمل آورد؛ اما سعادت علیخان نواب اعتنای چندانی به وی نکرد و در نهایتاً عدم مقبولیت آقا احمد در لکهنو موجب شد او بیش از دو ماه و نیم در این شهر اقامت نکرده و به فیض‌آباد که محل استقرار بانو بیگم، بیوهٔ شجاع‌الدوله بود بازگردد. برخلاف لکهنو سران شهر فیض‌آباد رابطه‌ای گرم با آقا احمد برقرار کرده و او را مورد لطف قرار دادند.

نهایتاً از میان شهرهای شیعه‌نشین هند، آقا احمد، عظیم‌آباد را به عنوان محل سکونت خود برگزید و مابقی دو سال و نیم اقامت خود در هند را در این شهر سپری کرد. علت گزینش عظیم‌آباد توسط آقا احمد آن بود که بزرگان شهر از وی تقاضا کردند در آن شهر بماند و نماز جمعه را که تا آن زمان در آن شهر اقامه نشده بود بر پا دارد. در آخرین سال اقامت در این شهر بود که آقا احمد خاطرات خود از دوران سفر پنج ساله‌اش به هند را نوشت و ضمن آن انتقادات خود را از جامعهٔ شیعی هند مطرح کرد.

1. -Rizvi, Saiyid Athar Abbas; A Socio Intellectual History of the Isna Ashari Shiis in India; Australia; 1986,v1,p260.

۲. بهبهانی، ۱۳۷۲، ص ۱۶۶.

۳. همان، ص ۳۵۵.



## سید دلدار علی نصیرآبادی

سید دلدار علی نصیرآبادی فرزند سید معین و از نوادگان سید نجم‌الدین سبزواری بود. سید نجم‌الدین از امرای پادشاهان غزنوی بود که در معیت سالار مسعود غازی، به هند رفته و از آن پس در محلی به نام جائس ساکن شد. سید دلدار علی که در ۱۱۶۶ق. در قریهٔ نصیرآباد از توابع لکهنو متولد شد، با بیست و دو واسطه نسب به امام علی‌النقی می‌رسانید. او تحصیلات مقدماتی خود را در سندیله از قرایای لکهنو و الله‌آباد سپری کرده و آنگاه برای تکمیل تحصیل به رای بیلی، فیض‌آباد و لکهنو رفت. در حالی که نصیرآبادی بخش عمدهٔ تحصیل خود را در هند نزد علمای سنی مذهب سپری کرده بود، در ۱۱۹۳ق. عازم عراق شد تا تحصیلات خود را نزد علمای شیعهٔ نجف و کربلا ادامه دهد. در این حال به دلیل غلبهٔ جو اخباریگری در هند، او نیز تفکر اخباری داشت و حتی تعلقش به این اندیشه به حدی بود که کتاب *فوائد المدنیة* محمدامین استرآبادی را به همراه داشت.<sup>۱</sup> نصیرآبادی در نجف از درس سیدمحمد مهدی طباطبایی (علامه بحر العلوم) و سیدمحسن بغدادی و در کربلا از محضر آقا محمدباقر بهبهانی، سیدعلی طباطبائی و سیدمحمد مهدی شهرستانی بهره‌مند شد. پس از آن به مشهد رفت و مدت کوتاهی نیز نزد آقا سیدمحمد بن سیدهدایت‌الله اصفهانی به کسب علم پرداخت. مجموع اقامت نصیرآبادی در عراق و ایران کمتر از دو سال طول کشید و او در ۱۱۹۵ق. به کشورش بازگشت.

از نظر نصیرآبادی بزرگ‌ترین دستاورد سفر او به عتبات، درک صحت استدلال و سخن اصولیون بود که بر استفاده از اجتهاد پافشاری می‌کردند. نجفعلی شاگرد او در این زمینه می‌نویسد: «وقتی سید در کربلا بود از ذهنش گذشت اکثر کتب اصول و اخباریون که در اینجا هست، در هند قابل دسترسی نیست. اولی و انطباق آن است که بذل جد و جهد در تحقیق مسائل اصولیه نموده، آنچه مقرون به تحقیق باشد اختیار شود. اتفاقاً اول مسئله از مسائل اصولیه که آن جناب در صدد تحقیق آن شد، مسئلهٔ حجیت خبر واحد بود.<sup>۲</sup>

نصیرآبادی خروج خود از تردید در صحت نظر اصولین و دریافت صحت نظر آنان را از برکات مجاورت در بارگاه حضرت سیدالشهدا می‌دانست و پس از بازگشت به هند *اساس‌الاصول* را در تأیید آرای اهل اجتهاد به نگارش در آورد. در نهایت نگارش کتبی چون *اساس‌الاصول* و جانبداری نصیرآبادی از دیدگاه‌های اصولیین در موقعیت‌های مختلف، موجب انزوای اخباریون در شهرهای شیعه‌نشین هند شد.

چند سال پس از بازگشت نصیرآبادی از عراق، در سیزدهم رجب ۱۲۰۰ق. اولین نماز جمعهٔ لکهنو به امامت وی و با پشتیبانی نواب آصف‌الدوله در قصر حسن رضا خان وزیر برگزار گردید.<sup>۳</sup> خطبه‌های نماز این فرصت را به نصیرآبادی داد تا به معارضه با گروه‌هایی بپردازد که از نگاه او از شریعت اسلام خارج

۱. فیض‌آبادی، نجفعلی، آئینه حق‌نما، نسخهٔ خطی؛ علیگر، کتابخانهٔ مولانا آزاد، نسخهٔ میکروفیلم موجود در مرکز میکروفیلم نور؛ دهلی، نسخهٔ خطی، ص ۵۱ب.

۲. فیض‌آبادی، نسخهٔ خطی، ص ۵۳ب.

۳. علامه هندی، سید احمد؛ ورثهٔ الانبیا؛ لکهنو؛ ۱۳۳۹ق، ص ۵.

بودند. شرحی که نجفعلی از مجاهدات استادش با این گروه‌ها به دست می‌دهد از یک سو روشن می‌کند این گروه‌ها دارای چه تفکراتی بودند و از سوی دیگر جایگاه نصیرآبادی را در استقرار تشیع در لکهنو روشن می‌کند.

نجفعلی اشاره می‌کند که صوفیان یکی از گروه‌هایی بودند که نصیرآبادی افکار آن‌ها را برتافت و به مخالفت با آنها برخاست: «صوفیان یکی از این گروه‌ها بودند که هر ماه بلکه هر هفته پیران مع پیروان محافل و مجالس وجد و حال و غنا و نواختن دهل و بربط و سازها منعقد می‌کردند و اکابر و یا حتی بعضی از امرا و وزرای روزگار به اعتقاد این که رضاجویی و تحصیل و خرسندی اکابر صوفیه موجب ازدیاد جاه و منزلت دنیوی است، بلکه سبب فلاح و رستگاری آخرت هم، در این مجالس حاضر می‌شدند و این معنی موجب گرمی بازار فرقهٔ مبتدعهٔ ضاله می‌شد.»<sup>۱</sup>

جالب آنکه مجالس وجد و حال صوفیان در قصر حسن رضا خان وزیر، یعنی در همان محل اقامهٔ نماز جمعه برپا می‌شد و خود وی از طرفداران صوفیان بود. اما برپایی نماز جمعه به امامت نصیرآبادی و مخالفت وی با رفتارهای صوفیان، منجر به انزوای آنان شد: «الحمدلله که به مرور دهور، الحال وضیع و شریف این بلده از صوفیان متنفر و بر طریقهٔ نامرضیهٔ آن‌ها طاعن و لاعن‌اند، بلکه صوفیه فی زماننا بطوری که ما سابق از ایشان تقیه می‌کردیم، الحال ایشان از شیعیان خصوصاً از تلامذهٔ عالی حضرت (نصیرآبادی) تقیه می‌کنند و این همه از فیض جناب هدایت‌مآب است.»<sup>۲</sup>

گروه دیگری که به گفتهٔ نجفعلی با مجاهدات نصیرآبادی در لکهنو تضعیف شده و از رواج افکارشان کاسته شد، سنّیان حنفی بودند. «سنّیان حنفی مذهب که کثرت آن‌ها از همه بیشتر و تسلط آن‌ها به سبب آنکه سلاطین این دیار همیشه حنفی مذهب بودند، زیاده نیز بود، لهذا تا سنهٔ مذکور (سال بازگشت نصیرآبادی از عراق) اکثر عوام شیعه عقد و نکاح و کیفیت طهارت و صوم و صلاة را بروش سنّیان بجا می‌آوردند و اکثر آن‌ها در پی تقیه دست بسته نماز می‌خواندند... نه کسی از اصول دین قسمی که باید خبر داشت و نه از فروع آن و این همه مسائل اصولیه و فروعیه که سکنهٔ این دیار الحال علم به آن رسانیده‌اند، محض دولت ارشاد (نصیرآبادی) است. الحال که یک‌هزار و صد و سی و یک است، اکثر شیعیان کما ینبغی از طریقهٔ نامرضیهٔ سنّیان آگاه شده متجنب گردیده‌اند و بلدهٔ لکهنو و فیض‌آباد، رشک بلاد ایران و خراسان گردید.»<sup>۳</sup>

اما اخباریون سومین گروهی بودند که در پی بازگشت نصیرآبادی از عراق، منزوی شدند. نجفعلی در این باره می‌نویسد: «آنها (اخباریون) قبل از مشرف شدن جناب (نصیرآبادی) به زیارت عتبات به هم رسیده بودند و از جمله دعاوی ایشان این بود که ما به حدیث عمل می‌کنیم و مجتهدین به آرا و ظنون عمل می‌نمایند

۱. فیض‌آبادی، نسخهٔ خطی، ص ۵۰ الف.

۲. همان، ص ۵۱ الف.

۳. همان.

و قیاس می‌کنند در امر دین، مانند ابوحنیفه، و اجماع را صحیح می‌دانند و این همه خلاف مذهب معصوم است... و منشاء این امر آن بود که کتاب *فوائد‌المدنیه* تصنیف ملا محمدامین استرآبادی در این بلاد رسیده و مردمان این جا به مطالعه آن مایل گشتند بنابراین طریقه اخباریه مقبول اکثر خواص و عوام شده بلکه جناب فضائل‌مآب سیدنا(نصیرآبادی) را نیز در بدایت حال و بادی نظر به مشاهده مضامین جدید آن که در *فوائد‌المدنیه* نوشته بود، حسن ظنی به او پیش از عزم زیارت عتبات حاصل شده بود.<sup>۱</sup>

در ادامه مطلب نجفعلی به تحول فکری استادش در عتبات و گرایش او به اصولگیری اشاره کرده و می‌نویسد: «بعد از مراجعت از عتبات عالیات به لکهنو، اول از همه کتاب *اساس‌الاصول* در ردّ بر *فوائد‌المدنیه* به دلائل قاطعه و براهین ساطعه تحریر کرد که از فرقه اخباریون احدی را مجال گفتگو در آن نماند و در عرصه قیل و قال، کتاب مذکور به کثرت رسید و درس و تدریس آن رواج یافت. کسی را که اندک بصیرتی بود از مطالعه آن کتاب حظ وافر برداشت و اکثر اخباریون که علم اخباریه برافراشته بودند و جهلایی چند که زیر علم ایشان بودند، علم آن‌ها سرنگون و هواخواهان ایشان متفرق گردیدند و کسانی که از راه جهل و نادانی سوءظن بر علمای اصولیون داشتند نادم و پشیمان گشتند.»<sup>۲</sup>

نظر به مجاهدات فکری و اعتقادی سید دلدار علی نصیرآبادی در لکهنو، شیعیان این منطقه احترام فراوانی برای او قائل بوده و او را عامل اصلی معرفی و رونق تشیع در اود می‌دانستند.

نواده نصیرآبادی، سیداحمد علامه هندی در کتاب «*ورثه‌الانبیاء*» به معرفی تألیفات جدّ خود پرداخته و ضمن آن ۲۲ اثر از وی نام برده است. مجموع تألیفات نصیرآبادی توسط مرحوم اطهر عباس رضوی در شش موضوع به شرح ذیل دسته‌بندی شده است:

- ۱- آثاری در پاسخ به اخباریون نظیر *اساس‌الاصول*.
- ۲- تألیفاتی در تبیین اصول اعتقادی شیعه مانند *مرآة‌العقول (عمادالاسلام)*
- ۳- آثاری در تاریخ زندگی ائمه و نیز معرفی واقعه عاشورا مانند *مسکن‌القلوب و آثارة‌الاحزان*.
- ۴- آثاری در شرح متون درسی کلاسیک مانند شرح *هدایة‌الحکمه* ملا صدرا شیرازی.
- ۵- آثار ضد تصوف مانند *شهاب ثاقب و ذوالفقار*.
- ۶- آثاری در ردّ ابواب مختلف کتاب *تحفة‌ثنی عشریة* شاه عبدالعزیز، مانند *صوارم‌الالهیئت و حسام‌الاسلام*.

## دیدگاه‌های احمد بهبهانی درباره تشیع هند

مجموعاً دیدگاه‌های آقا احمد نسبت به تشیع در هند را می‌توان به سه بخش تقسیم کرد:

- ۱- نظر وی درباره آداب و رسوم شیعی خصوصاً مراسم عزاداری در ماه محرم در این کشور

۱. همان، ۵۱ ب.

۲. همان، ۵۴ الف و ب.

۲- آرای وی دربارهٔ علمای شیعهٔ هند هنگام سفر او به هند.

۳- نظر او دربارهٔ وضعیت اخلاق در جوامع شیعی هند.

علاوه بر سه مورد ذکر شده، آقا احمد در هنگام حضور در لکهنو دچار اختلافاتی با سید دلدار علی نصیرآبادی شد و اعتراضاتی را نسبت به او مطرح کرد که جا دارد در بخش جداگانه‌ای مورد بررسی قرار بگیرد.

### نقطه نظرات احمد بهبهانی دربارهٔ آداب و رسوم شیعی در هند:

آقا احمد برای نخستین بار در محرم ۱۲۲۱ق. شاهد اجرای یک مراسم عزاداری برای شهدای کربلا در هندوستان بود. این مراسم در مچهلی بندر<sup>۱</sup> برپا شده بود و به گفتهٔ بهبهانی دوستان اهل بیت اعم از مسلمانان (شیعه و سنی) و هندوان در آن شرکت داشتند. بهبهانی در معرفی عادات ساکنان این بندر در دههٔ عاشورا به این توصیف بسنده می‌کند: «در ایام عشره کسی را مقدر نیست که در کوچه و بازار سواره عبور نماید و اگر کسی سوار شد، خواه اعلی باشد و خواه ادنی، مردمان و اطفال مسلمین و هندو و غیره او را دلیل و از سواری پیاده می‌کنند.»<sup>۲</sup> گزارش ابوالفتح حسینی معروف به سلطان‌الوعظین، روحانی دیگری که در حدود ۱۲۲۱ق. از این بندر دیدن کرد، مؤید کثرت هندوها در این بندر در تاریخ مورد اشاره است. وی می‌نویسد: «اکثر جمعیت این بندر هندو، عدهٔ قلیلی سنی و شیعه اندک است.»<sup>۳</sup>

اگرچه آقا احمد در طول اقامت پنج ساله‌اش در هند، هیچ سالی را در ماه محرم در حیدرآباد حضور نداشت، اما وی بر اساس مسموعاتش به توصیف برخی آداب عزاداری در این شهر پرداخت. آقا احمد از عزاداران این شهر نیز به عنوان شیعیان یاد نکرد و این حاکی از مشارکت اهل سنت و هندوها در این مراسم بود. توضیحاتی که Howarth نویسندهٔ کتاب «شیعیان اثنی عشریه، یک اقلیت مسلمان در هند» داده است، علل تاریخی مشارکت اهل سنت و هندوها را در عزاداری ماه محرم روشن می‌کند. وی یادآور می‌شود که برخلاف شمال هند، در جنوب این کشور اهل سنت و شیعیان از گذشته تاکنون روابط حسنه‌ای با یکدیگر داشته‌اند و در طول ۶۰۰ سال اخیر بندرت درگیری میانشان بوقوع پیوسته است. وی به نقل از عمر خالدی نویسندهٔ کتاب «حیدرآباد پس از سقوط»، می‌نویسد که صوفیان تفضیلیه که به برتری معنوی علی(ع) بر سایر خلفا اعتقاد داشتند، از عوامل مؤثر بر همدلی سنیان و شیعیان در این منطقه بودند، زیرا بنا بر این اعتقاد، تجلیل از علی(ع) اختصاص به شیعیان نداشت. همچنین Howarth می‌نویسد که سیاست سلاطین قطب شاهی در تشویق اهل سنت و هندوها به شرکت در مراسم محرم مؤثر بود، زیرا آنان از این مراسم به عنوان وسیله‌ای جهت ایجاد یک فضای مذهبی مشترک بهره می‌جستند. فضایی که غیر شیعیان بی‌آنکه اعتقادات

۱. Masulipatnam شهری در شرق ایالت آندراپرادش در جنوب هند، واقع در خلیج بنگال است.

۲. بهبهانی، ۱۳۷۲، ص ۲۵۳.

۳. حسینی، حسینی؛ ابوالفتح(سلطان الواعظین)؛ تحفه‌الخاقانیه؛ نسخهٔ خطی، کتابخانهٔ ملک؛ ۱۲۴۴، ص ۶۳.

خاص خود را از دست بدهند، در آن شرکت می‌کردند.<sup>۱</sup> آنچه آقا احمد از مراسم عزاداری در حیدرآباد ذکر کرده است، یکی تکریم نعل پاره‌ای است که اهالی آن را نعل ذوالجنح می‌پنداشتند و دیگری ساخت ضرایح مقدسه از چوب و کاغذ توسط اهالی. وی می‌نویسد: «و طرفه‌تر آن است که مسلمانان و هنود در ایام عشرهٔ محرم صورت ضرایح مقدسه را از چوب و کاغذ سازند و نزد آنها به سجده روند و طلب حوائج کنند و بعد از انقضای عشره به دستگاه تمام برداشته به خارج شهر برند و در آب غرق کنند و یا در جای معینی که او را کربلا نامیده اند دفن کنند.»<sup>۲</sup> غرق ساختن ضرائح مقدس در آب حاکی از تأثیر اعتقادات هندوان بر آداب و رسوم شیعی است. این تأثیر به طور کلی مطلبی است که توسط هالیستر با ذکر نمونه‌هایی مورد تأکید قرار گرفته است.<sup>۳</sup>

احمد بهبهانی نظر کلی خود را دربارهٔ آداب و عادات رایج در میان شیعیان حیدرآباد اینطور بیان کرده است: «و در ایام سیاحت اغلب اهالی این ملک را چنین دیده‌ام که در جزئیات مثل امساک در روز عاشورا و علم و منبر و شبیه ضرائح را زیارت کردن و با کفش داخل تعزیه‌خانه و پیش منبر و ضریح نرفتن و قلیان در مسجد و تعزیه‌خانه نکشیدن و خاک پاک را در جیب و بغل گذاشتن و تسبیح سی و سه دانه در دست داشتن و روز دوشنبه از خانه بیرون نیامدن و امثال اینها پسارذقت و تجسس و تفحص می‌کنند و همین اشخاص اغلب آن است که نماز نمی‌کنند و مطلقاً از فروع احکام خبری ندارند و اگر کسی در امورات مذکوره مسامحه کند، او را فاسق و بی‌دین می‌دانند.»<sup>۴</sup>

آقا احمد محرم سال ۱۲۲۳ق. را در فیض‌آباد سپری کرد و در این شهر مشاهده کرد که عزاداران از دهل و نی در مراسم عزاداری استفاده می‌کنند. وی که به شدت با استفاده از آلات موسیقی در مراسم عزاداری مخالف بود، اعتراض خود را به طور علناً به بزرگان شهر اعلام کرد و چون آنان برای او احترام قائل بودند، به اعتراضش ترتیب اثر داده و نواختن دهل و نی را موقوف کردند.<sup>۵</sup> اما هنگامی که وی دو سال بعد در شهر عظیم‌آباد حکم به حرمت استفاده از آلات موسیقی در هنگام عزاداری داد، برخی به فتوای او تن نداده بر رسم سابق خود باقی ماندند: «پس محرم الحرام سنهٔ یک‌هزار و دو صد و بیست و پنج در رسید و پیر و جوان به عزاداری مشغول شدند و از عادات خبیثهٔ این کشور، خاصه آن شهر (عظیم‌آباد) است نواختن دهل و نی و آلات سرور و شادی در هنگام سینه‌کوبی. چنانکه در مجمع‌الابرار فیض‌آباد منع کرده بودم و اثر نمود در این بلده نیز منع کردم. اشخاصی که قریهٔ الی الله تعزیه‌داری می‌کردند و از خدا و رسول خوف داشتند، قبول کردند و کسانی که غرض ایشان نام و شهرت بین العوام بود و در اسلام و کفر مذذب بودند بر مخالفت

1. Howarth, Toby M; The Twelver Shia as a Muslim Minority in India; London; 2005.

۲. بهبهانی، ۱۳۷۲، ص ۲۴۵.

3. Hyollister, Irfan, Ed. Tahe Growth Of Civilization In India And Iran; New Delhi; 2002.

۴. بهبهانی، ۱۳۷۲، ص ۲۴۶.

۵. همان، ص ۳۵۱.

مصر شدند و در جواب گفتند که از قدیم‌الایام این عمل معمول بوده است و ترک آن بدعت است.<sup>۱</sup> فتوای سید دلدار علی نصیرآبادی نیز دربارهٔ استفاده از دهل در عزاداری‌ها مشابه حکم احمد بهبهانی بود.<sup>۲</sup> او حتی آهنگین خواندن مرثی را هم جائز نمی‌دانست.<sup>۳</sup>

بی‌شک استفادهٔ صوفیان از این گونه آلات در هنگام سماع و نیز در هنگام عزاداری برای سالار شهیدان در رواج آن در بین مردم مؤثر بود. مرحوم اطهر عباس رضوی به نقل از جوامع الکلام گزارش کوتاهی را از سماع صوفیان پیرو خواجه بنده نواز<sup>۴</sup> در عاشورای سال ۸۰۳ق. نقل کرده است که گویای استفادهٔ آنان از آلات موسیقی در این مراسم است. این گزارش حاکی است که با وجود علاقهٔ صوفیان به پرداختن به سماع در عاشورا، خواجه به آن معترض بود. رضوی به نقل از مؤلف جوامع الکلام می‌نویسد: «در چهارشنبه ۱۰ محرم سال ۸۰۳ در وقت صبح جمعیت زیادی در جماعت خانهٔ خواجه بنده نواز اجتماع کردند. نوازندگان قبلاً وارد شده و نواختن را شروع کرده بودند. برخی از پیروان خواجه مشغول شنیدن موسیقی بودند. خواجه گفت که امروز همه در عزاداری عاشورا شرکت کرده‌اند. امروز سماع باید به خاطر بزرگداشت امام حسن و امام حسین به پا داشته شود و مردم باید برای آنان بگریند. اما این امر، یعنی گوش دادن به سماع در روز عاشورا به منظور ایجاد شور و جذب در شنونده امری مورد منازعه است زیرا سماع موجب می‌گردد شنوندگان یاد امامان، حسن و حسین (ع) را فراموش کنند. خواجه افزود که در عاشورای سال قبل هنگامی که او و مولانا علاء‌الدین (یکی دیگر از رهبران صوفیه) مشغول گوش سپردن به سماع در خانهٔ شیر خان در دهلی بودند به این حقیقت پی بردند که نباید در روز عاشورا گوش به سماع بسپارند. در سماع پیروان باید به طور اکید از سنت پیر و مرشد خود پیروی کنند.»<sup>۵</sup>

با این گزارش شکی باقی نمی‌ماند که سماع صوفیان در رواج استفاده از آلات موسیقی در عزاداری ماه محرم در هند مؤثر بود.

### احمد بهبهانی و علمای شیعهٔ هند

آقا احمد در بخش‌های مختلف سفرنامه‌اش به اظهارنظر دربارهٔ علمای شیعهٔ هند پرداخته است. بویژه این بخش از اظهارات بهبهانی باعث شد که نجفعلی فیض‌آبادی در صد پاسخ گوئی به وی برآید. مجموعاً بهبهانی در سه عرصه بر علمای هندی انتقاد وارد کرد: اولاً وی به استفادهٔ سوء علما از منصب امامت

۱. همان، ص ۳۷۹.

2. Cole, 1989, p113.

۳. همان، ص ۱۰۸.

۴. سید صدرالدین ابوالفتح محمد بن یوسف حسینی، معروف به خواجه بنده‌نواز و گیسودراز، متوفی ۸۲۵ق، عارف چشتی شبه قاره. (رک به انوشه، حسن؛ دانشنامهٔ ادب فارسی؛ تهران؛ سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی؛ ۱۳۸۰، ج ۴، بخش سوم، ص ۲۱۳)

5. Rizvi, V2, P294..

جماعت و منصب قضا اعتراض داشت. ثانیاً آنها را متهم به عدم بضاعت علمی می‌کرد و ثالثاً به دلیل آنکه افرادی چون ملامحسن فیض کاشانی، شیخ میثم بحرانی، شیخ بهائی و محمدعلی حزین لاهیجی توسط علما و طلاب هندی به تصوف متهم شده بودند، بر علمای هندی می‌تاخت.

بهبهانی استعفای عمویش آقا عبدالحسین بن محمدباقر را از امامت جماعت در شهر کربلا، به خاطر آنکه خود را لایق این مقام نمی‌دانست، دست‌مایهٔ انتقاد از علمای هندی قرار داد و نوشت: «الله اکبر چقدر تفاوت است فیما بین اخلاق و طبائع. او با آن زهد و تقوی از آن (امامت جماعت) کناره گرفت و جمعی را در محال هندوستان دیده‌ام که در تمام ایام از درگاه ملک علام مسئلت می‌کنند که به جهت وسعت در معاش، داروغگی عدالت انگریز (انگلیسی) میسرشان شود و یا آنکه امامت جمعه و جماعت به دستشان آید. پس اگر از سوء کردار اهالی آن دیار یکی از ایشان به مرتبهٔ بلند پیشنهادی رسیده، مؤدّهٔ گشایش و رویداد دولت به خویشان و فرزندان می‌دهد و می‌گوید که دولت پیشدادیان و حکومت و سلطنت کیانین به ما روی آورده است و حتی‌المقدور در استرضای مریدین می‌کوشد و آنچه از مال فقرا و سادات به دستش آید به ایشان می‌خوراند.»<sup>۱</sup>

در واکنش به این اظهارات بهبهانی، نجفعلی فیض‌آبادی با قطعیت به ردّ ادعاهای وی پرداخت و نوشت: «این کلام هزل محض و بهتان صرف است، هیچ‌یک از علمای این دیار آرزوی داروغگی انگریزی و جماعت نداشتند و احدی از صغیر و کبیر آن را نشنیده است.»<sup>۲</sup> در مقابل، نجفعلی معتقد بود که تلاش احمد بهبهانی برای احراز امامت جمعه و جماعت در لکهنو قابل سرزنش و ناپسند بود. وی با لحنی مشابه لحن آقا احمد در جواب او نوشت: «چقدر تفاوت است فیما بین جناب آقا (احمد بهبهانی) و اسلاف کرام ایشان. چه عمومی ایشان به ورع و تقوی از قبول امامت جماعت انکار فرموده بود، علی‌ما نقل عنه، و جناب ایشان در اینجا (لکهنو) و در عظیم‌آباد به امامت جمعه و جماعت مشغول شدند و از غایت رشادت تاسی سلف صالحین را ترک فرموده، به مقام عظیم که تحمل آن شاق بوده قدم نهاده.»<sup>۳</sup>

نگاهی به یادداشت‌های بهبهانی نشان می‌دهد که با وجود انتقادات گاه و بیگاه او از میزان دانش علمای شیعهٔ هند، او تمام آنها را کم سواد نمی‌دانست بلکه در مواردی زبان به ستایش برخی از آنها نیز می‌گشود. چنانکه از ملا محمد جواد فرزند ملا محمد علی پادشاه، میر کلو فاضل و میر نجفعلی (که البته غیر از نجفعلی فیض‌آبادی مؤلف کتاب *آئینهٔ حق‌نما* بود) با تجلیل یاد کرده و آنها را در زمینهٔ علم و اخلاق ستود. وی با اشاره به شخصی به نام میر نجف علی نوشت: «در آن بلده (فیض‌آباد) امری که موجب تعجب من شد و از مراتب فهم و ادراک بزرگان بسیار بعید بود و شباهت به ایام خلفای ثلاثه داشت، آن بود که با وجود آن سید مقدس و عالم صالح (میر نجف علی) میر عبدالعلی نامی را از اهل قرای غازی‌پور به جهت امامت

۱. بهبهانی، ۱۳۷۲، ص ۲۸-۱۲۷.

۲. فیض‌آبادی، نسخهٔ خطی، ۱۹۰ الف.

۳. همان.



معین کرده بودند که قادر بر ادای خطبه نبود. سهل است که خطب دیگران را نیز نمی‌توانست خواند و بعضی از طلاب قلیل البضاعه آن را معرب می‌کردند و معذک باز غلط می‌خواند.<sup>۱</sup> نجفعلی فیض‌آبادی مولف *آئینه حق‌نما* که اظهارات بهبهانی را قبول نداشت، در دفاع از میر عبد‌العلی، امام جمعهٔ فیض‌آباد نوشت: «چون در حسن اعتقاد و صلاح و علم جناب سید شکی و ربیبی نبود لهذا او را به امامت اختیار کردند... هر کس اندک عقلی داشته باشد می‌داند که این کلام غلط و بهتان محض است، چه طفل ابدخوان هم می‌تواند الفاظ معرب را صحیح بخواند، چه جای آنکه شخصی مشهور به علم باشد.»<sup>۲</sup>

سومین انتقاد بهبهانی به علمای هند آن بود که آنان علمایی چون ملامحسن فیض‌کاشانی، شیخ میثم بحرانی و شیخ علی حزین لاهیجی را به تصوف متهم می‌کردند. با وجود رفتارهای ناهنجاری که از برخی صوفیان در آن زمان بروز می‌کرد و با توجه به فضای ضد تصوف آن زمان که پدر احمد بهبهانی، آقا محمدعلی از رهبران آن بود، این اتهام سنگین جلوه می‌کرد.

باید گفت بهبهانی وقتی علمای هند را به خاطر این اتهام مورد اعتراض قرار داد که وی شرح سفر خود را به بنارس در ذیحجهٔ ۱۲۲۱ می‌نگاشت. بنارس محل زندگی حزین لاهیجی در ۱۸ سال پایانی زندگی‌اش بود. این اندیشمند و شاعر ایرانی که ارتباط نزدیکی با سلطان حسین صفوی و فرزندش داشت در ۱۱۴۶ ق. پس از سقوط صفویان، ایران را به سوی هند ترک کرد و در حالتی اضطرارگونه تا پایان عمر در این کشور بسر برد. حزین از خود دیوان شعری بجای گذاشت که نشان‌دهندهٔ اندیشه‌های بلند عرفانی او بود. اما از نگاه برخی، این اشعار حاکی از اعتقاد حزین به وحدت وجود بود. بهبهانی که خود نگاه مثبتی به اندیشهٔ وحدت وجود نداشت و همانند بسیاری آن را کفر تلقی می‌کرد، معتقد بود که حزین نه صوفی بود و نه معتقد به وحدت وجود و دربارهٔ وی نوشت: «بر اندک عاقلی پوشیده نخواهد بود که شیخ فقیر بر نهج عرفا به جهت تقریب اذهان، بعضی تمثیلات در باب وجود و شدت ارتباط خالق به مخلوق از قبیل دریا و قطره و مداد کلمات و امثال آنها در رسالهٔ خود فرموده است. بعضی از علمای لکهنو ظاهر آن کلمات را گرفته بدون تدقیق و تأمل وی را و جمعی دیگر از علمای کرام را چون فاضل مقدس رسانی ملا محسن کاشانی و شیخ میثم بحرانی، بلکه شیخ بهائی عاملی و امثالهم را متهم به تصوف و قول به وحدت وجود کرده‌اند.»<sup>۳</sup>

در پاسخ به اعتراض بهبهانی، نجفعلی به اشعار و نوشته‌های حزین رجوع کرده و کوشید با ذکر برخی ابیات عارفانه و توضیحات حزین در رسائل فارسی‌اش، به اثبات تصوف او بپردازد وی نوشت: «شیخ مزبور (حزین) نظر به اشعار ودیعهٔ البدیعه که سطری از آن سابقاً مذکور شد و هم نظر به عبارت رسائل که بعضی از آن مذکور گردید، از اصحاب وحدت وجود است و مسلکش به عینه مسلک شیخ محی‌الدین عربی.»<sup>۴</sup>

۱. بهبهانی، ۱۳۷۲، ص ۳۰۶.

۲. فیض‌آبادی، نسخهٔ خطی، ۱۸۷ ب.

۳. بهبهانی، ۱۳۷۲، ص ۲۸۹.

۴. فیض‌آبادی، نسخهٔ خطی، ۲۰۵ ب ۲۰۶ الف.

## احمد بهبهانی و سید دلدار علی نصیرآبادی

آقا احمد در هنگام حضور در لکهنو در فاصلهٔ روزهای پایانی رجب ۱۲۲۲ق تا آغاز شوال این سال، دچار اختلافاتی با سید دلدار علی نصیرآبادی، مجتهد بزرگ این شهر شد و اعتراضاتی را به او مطرح کرد که در ذیل به آن اشاره می‌شود.

بهبهانی سبب تیرگی روابطش با نصیرآبادی را دو عامل ذکر می‌کند: یکی تلاش فتنه‌گران برای برهم زدن روابط این دو عالم و دیگر سئوالی که او در باب عصمت ائمه از یکی از شاگردان نصیرآبادی پرسید و بنا به ادعای بهبهانی او در پاسخگویی درماند. به زعم بهبهانی این عجز حاکی از ناتوانی نصیرآبادی در پاسخگویی بود.<sup>۱</sup> علاوه بر این در آخرین روزهای اقامت بهبهانی در لکهنو که مصادف با پایان ماه رمضان و آغاز ماه شوال بود، وی بر سر رؤیت هلال ماه شوال با نصیرآبادی اختلاف پیدا کرد. به گفتهٔ بهبهانی نصیرآبادی نیز مانند او یقین پیدا کرده بود که بیست و نهم رمضان آن سال، روز پایان این ماه بود، اما چون سعادت علیخان نواب روز سی‌ام را روز پایانی رمضان اعلام کرد، نصیرآبادی نیز از او تبعیت کرده و نماز عید را در روز بعد از سی‌ام اقامه کرد. بر این اساس بهبهانی، نصیرآبادی را تابع نواب و دنیادار توصیف کرد: «در مجلس عام گفتم که در این امور ما مطاعیم و نه مطیع و بحمدالله سبحانه جنابعالی (نواب) شیعه‌اند و از ایشان در باب احکام تقیه بی معنی است و در احکام شرعیه دنیاداری جایز نیست.»<sup>۲</sup> نجفعلی که در واقع سخنگوی استاد خود نصیرآبادی بود کوشید. موقعیت این مجتهد شیعه را در لکهنو تشریح کند. از نگاه او بهبهانی حکم مسافری را داشت که چند صبحی در مناطق شیعه‌نشین هند بسر می‌برد و بعد بی‌آنکه خطری متوجه او باشد به وطن خود باز می‌گشت، بنابراین می‌توانست آزادانه مخالفت خود را با نواب مطرح کند. اما نواب نسبت به موضع‌گیری نواب در مقابل حکم و نظر خودش حساس بود و چه بسا مخالفت با وی خطرانی را برایش در پی داشت.

نجفعلی برای آنکه اتهام دنیاطلبی و تملق در برابر نواب را از استادش بزدايد، یکی از فتاوی‌ای وی را که در پاسخ به نواب سعادت علیخان اظهار شده بود، ذکر نمود. نجفعلی نوشت که مدتی پس از آنکه نواب در محلی به نام درگاه جناب عباس در حضور مجتهد بزرگ شیعه، سید دلدار علی از شرب خمر توبه کرده بود، بیمار شد. پس از آن برخی از دوستان انگلیسی نواب به او توصیه کردند که برای بهبودی قدری شراب بنوشد و نواب نیز که به این کار تمایل داشت، در پی توبهٔ سابق از نصیرآبادی دربارهٔ شرب خمر کسب اجازه نمود و نصیرآبادی صریحاً به او نوشت: «در حرام، خصوصاً در خمر شفا نیست.» و به قول نجف علی: «مطلقاً در این باب پاس خشنودی جناب عالی (نواب) نفرمود.»<sup>۳</sup>

۱. بهبهانی، ۱۳۷۲، ص ۱۳-۳۱۲.

۲. همان، ص ۳۱۴.

۳. فیض‌آبادی، نسخهٔ خطی، الف ۱۱۶.

### سید دلدار علی نصیرآبادی از نگاه مجتهدین ایرانی

هنگامی که نصیرآبادی به عراق سفر کرد، از محضر مجتهدین ایرانی مقیم عراق بهره‌مند شد. آنان به هنگام عزیمت نصیرآبادی از عراق به او اجازاتی دادند که بیانگر تأیید این عالم هندی توسط آنها بود. سید علی طباطبائی از نصیرآبادی به عنوان عالم عامل و فاضل کامل یاد کرد و باین عبارت او را واجد شرائط اجتهاد دانست: «المترشح لاستنباط الفروع من الاصول»<sup>۱</sup> اما همین مجتهد شیعه در اجازهای که به بهبهانی داد تنها او را مجاز به روایت از خود و از کتب اخبار و آثار دانست. محمد مهدی شهرستانی نیز با عبارتی نظیر سید جلیل و مهذب اصیل به ستایش نصیرآبادی پرداخت و او را صاحب فهم صائب و ذهن ثاقب دانست.<sup>۲</sup> هنگامی که نصیرآبادی دو اثر تألیفی خود/اساس/الاصول و مواظع حسینییه را به عراق فرستاد تا آنها را به رویت علمای شیعه برساند، آنان تألیفات او را ستوده و از حضور او در هندوستان اظهار رضایت کردند. سیدمحمد مهدی طباطبائی در باره تألیفات او نوشت: «هر دو کتاب را دیده از تحقیقات انبیه و تدقیقات راثقه آن محظوظ گردیدم... و از اشتغال داشتن ایشان در آن بلاد به امر تدریس و مباحثه و ترویج شعائر دین مبین بسیار مشعوف و خرسند گردیدم»<sup>۳</sup>

### انتقادات بهبهانی از وضعیت اخلاق در شهرهای شیعه نشین هند

در دوره میانه هند در سه منطقه دکن، بنگال و اود حاکمانی با تمایلاتی شیعی بر سر کار آمدند که می توان حکومت این افراد را با قدری تسامح، حکومت شیعی نام نهاد. ابتدا باید از جنوب هند و منطقه دکن یاد کرد که به واسطه تمایلات شیعی برخی از سلاطین عادلشاهی (۸۹۵-۱۰۸۳ ق.) نظام شاهی (۸۹۶-۱۰۴۳ ق.) و قطب شاهی (۹۱۸-۱۰۹۸ ق.) آئین تشیع در این منطقه رو به رشد نهاد. در بنگال نیز در سال ۱۷۴۰ علی وردیخان مهابت جنگ موفق شد سرفراز خان حاکم پیشین را شکست داده و با تمایلاتی شیعی بر سر کار آید.<sup>۴</sup> به گفته رضوی در دوره حاکمیت علی وردیخان، بنگال میعادگاه علمای شیعه ایرانی شده بود و علمای هندی نیز به گرمی مورد استقبال قرار می گرفتند.<sup>۵</sup> در این تاریخ انگلیسی‌ها در حال بسط سلطه خود در سراسر هند بوده و به بنگال زرخیز نیز چشم طمع داشتند. سراج‌الدوله نوه دختری علی وردیخان و جانشین او با درک نقشه انگلیسیها برای تصرف بنگال با آنان وارد نبرد شد اما به واسطه خیانت یکی از افراد خود به نام میر جعفر که نمک پرورده علی وردیخان هم بود، دچار شکست شد و در نبردی به نام پلاسی مغلوب فرمانده انگلیسی به نام رابرت کلایو شد. با سقوط بنگال ثروت افسانه ای

۱. علامه هندی، ۱۳۳۹ ق. ص ۸.

۲. همان، ص ۹.

۳. همان، صص ۱۱-۱۲.

۴. طباطبائی، غلامحسین، سیرالمآخیرین، هندوستان؛ منشی نول کشور؛ بی تا، ص ۴۹۳-۴۹۴.

5. Rizivi, 1989, V2, P74.

این منطقه توسط کلاویو، میر جعفر و سائرگردانندگان انگلیسی و هندی این واقعه غارت شد.<sup>۱</sup> بیشترین انتقادات بهبهانی در عرصهٔ اخلاق متوجه شهر مرشدآباد بود که در زمان حکومت نواب شیعی بنگال مقرر حکومت آنها محسوب می‌شد. بهبهانی در این باره می‌نویسد: «بدان که بلدهٔ مذکور قبل از استیلای جماعت انگریزیه مقرر ریاست حکام ذوی الاقتدار و ناظران نامدار بنگاله بوده است و از آن حکایات غریبه از وسعت و آبادی و وفور نعمتها و کثرت اصحاب دول و ارباب فضل و کمال در آن به سماع رسیده است و در این زمان از آن امور نام و نشانی باقی نمانده است. جمعی فرومایه و تهی دست در آن مجتمع اند و اگر فی الجمله دولتی هست، آن هم در میان هنود است و از معلم و دانشوری مطلقاً در آن اثری نیست»<sup>۲</sup> عبداللطیف شوشتری نگارندهٔ «تحفة العالم» که ۱۸ سال قبل از بهبهانی به هند سفر کرد و تا پایان عمر یعنی سال ۱۲۲۰ق. در این کشور ماند، نیز توصیفی از مرشدآباد و وضعیت آن قبل و بعد از حضور انگلیسی‌ها دارد. لازم به ذکر است که شوشتری در هندوستان مدتی را در خدمت انگلیسی‌ها سپری کرد و بارها در سفرنامه اش زبان به مدح آنها گشود تا آنجا که به ستایشگر استعمار انگلیس ملقب شد،<sup>۳</sup> با این وجود او در سفرنامه اش اعتراف کرد که مرشدآباد قبل از استیلای انگلیسی‌ها به مراتب آبادتر از وضع آن پس از حضور این قوم بود. جملات شوشتری که ذیلاً خواهد آمد نشان می‌دهد که بهبهانی تا چه حد در نوشتن سفرنامهٔ خود از او متأثر بوده است. «و مرشدآباد قبل از استیلای فرنگ مقرر ریاست فرماندهان بنگاله و در آن زمان شهری وسیع و بارونق بود. حکایات عجیب از آبادی و وفور ارباب دول و وسعت معیشت از آن در آن عصر کنند. اگرچه در آن زمان (پس از حضور انگلیسی‌ها) که من دیدم طباع خلاق افسرده و گل نشاط همگی پژمرده بود، لیکن به هر حال جمعی از اعزه سکونت داشتند.»<sup>۴</sup> بهبهانی به هنگام یادآوری شهر مرشدآباد از آن به عنوان دارالشرب و شهر فسق بنیاد نام می‌برد. بی‌شک فرهنگ استعمارگران انگلیسی در رواج بی‌بند و باری در این شهر مؤثر بود، اما صرف‌نظر از آن از چند دهه قبل، به واسطهٔ گرایش درباریان و حکام هند، به تن‌آسایی و عیش و نوش، این گرایش‌های امری طبیعی و مجاز جلوه می‌کرد.

۱. شهبازی، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۱۸۸.

۲. بهبهانی، ۱۳۷۲، ص ۲۶۴.

۳. حائری، عبدالهادی؛ نخستین رویاروییهای اندیشه گران ایران با دو لایهٔ بورژوازی غرب؛ تهران؛ امیر کبیر؛ ۱۳۸۰، ص ۴۲۱.

۴. شوشتری، عبد اللطیف، ۱۳۶۳، ص ۳۷۲.

## نتیجه

در این مقاله آراء و نظرات بهبهانی را دربارهٔ جامعهٔ شیعی هند در آغاز قرن سیزدهم هجری قمری ملاحظه کردیم. شکی نیست که سفرنامهٔ بهبهانی تحت عنوان «مرآت الاحوال جهان نما» اثر ارزشمندی است که دربردارندهٔ اطلاعات مهمی دربارهٔ فرهنگ، آداب و رسوم و سنت‌های مردم هند، خصوصا شیعیان آن کشور است. بهبهانی که خود را یک مجتهد شیعه می‌دانست (البته دیگران دربارهٔ وی چنین نظری نداشتند) به خود حق میداد علاوه بر نقل مشاهدات خود از جامعهٔ شیعی هند، به نقادی آنها نیز بپردازد. او در زمینهٔ احکام، اخلاق و باورها و اعتقادات، به شیعیان هند اعتراضاتی داشت که برخی مانند بی بند و باری اخلاقی روسای شهر مرشدآباد به حق بود و برخی مانند استفادهٔ از دهل و نی در مراسم عزاداری ماه محرم، امری مورد اختلاف در زمینهٔ مسائل فقهی به شمار می‌رفت.

آنچه که بهبهانی در نقادی جامعهٔ شیعی هند باید لحاظ می‌کرد، مجاورت و همزیستی طولانی مدت شیعیان این کشور با سنیان حنفی مذهب از یکسو و با هندوان از سوی دیگر بود. نگرانی و پروایی که شیعیان از اهل سنت داشتند، باعث گردید که در انجام برخی عبادات و آداب دینی همانند آنها رفتار کرده و تا حدی از تشیع فاصله بگیرند. به علاوه نباید فراموش کرد که هرگز در هندوستان مانند ایران عهد صفویه، مرکزیتی از علما و مجتهدان شیعه وجود نداشت که جواب‌گوی نیازهای فقهی مردم باشد. تا قبل از دستیابی سید علی نصیرآبادی به مرتبهٔ اجتهاد، هیچ مجتهد بومی در این سرزمین وجود نداشت. از سوی دیگر همزیستی شیعیان با هندوان نیز باعث شده بود برخی از آداب و رسوم هندوان به درون جامعهٔ شیعی نفوذ کند. البته عکس آن هم اتفاق افتاده بود. مجموع این نکات مسائلی بود که باید مورد توجه فردی چون احمد بهبهانی قرار می‌گرفت.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی